



168

کتابخانه مجلس

کتابخانه مجلس
در شماره ۱۶۸

Hajmū'a.

کتابت شده است
25. 11. 27
1401

فوزی بیادش از حضرت و مع برادر بعد از وفات حضرت
رباط شاه شریف از وصال کبریا که در سنه 1000 هجری
اول مدوای بادش به اعتبار و تدبیرش بجهت

اول در درس لایحه	دوم بهو حردی	سوم او موزی
چهارم سبکین لایحه	پنجم لایحه	ششم لایحه
هفتم بهو لایحه	هشتم لایحه	نهم لایحه

از جمله اهل بیت خود از آن لایحه بعد از آن ششم لایحه

اول لایحه	دوم لایحه	سوم لایحه
چهارم لایحه	پنجم لایحه	ششم لایحه

بعد از آن ششم لایحه جوانان خود

دوم لایحه	سوم لایحه	چهارم لایحه
پنجم لایحه	ششم لایحه	هفتم لایحه

از آن لایحه

بادشاهان و سوار الملك حضرت دینار شاهان شیرازی

سوار الملك شیرازی سلطان اصفهان سلطان تبریز

سوار ملک شیرازی سلطان اصفهان سلطان تبریز

سلطان فروردین سلطان اصفهان سلطان تبریز

سلطان فروردین سلطان اصفهان سلطان تبریز

سلطان سمرقند سلطان اصفهان سلطان تبریز

سلطان سمرقند سلطان اصفهان سلطان تبریز

سلطان اصفهان سلطان تبریز سلطان اصفهان

سلطان اصفهان سلطان تبریز سلطان اصفهان

سلطان اصفهان سلطان تبریز سلطان اصفهان

سلطان اصفهان سلطان تبریز سلطان اصفهان

Vertical handwritten text on the right side of the page, likely a list or index of names and titles.

سنة ١٠٥٥
سنة ١٠٥٦
سنة ١٠٥٧
سنة ١٠٥٨
سنة ١٠٥٩
سنة ١٠٦٠
سنة ١٠٦١
سنة ١٠٦٢
سنة ١٠٦٣
سنة ١٠٦٤
سنة ١٠٦٥
سنة ١٠٦٦
سنة ١٠٦٧
سنة ١٠٦٨
سنة ١٠٦٩
سنة ١٠٧٠
سنة ١٠٧١
سنة ١٠٧٢
سنة ١٠٧٣
سنة ١٠٧٤
سنة ١٠٧٥
سنة ١٠٧٦
سنة ١٠٧٧
سنة ١٠٧٨
سنة ١٠٧٩
سنة ١٠٨٠
سنة ١٠٨١
سنة ١٠٨٢
سنة ١٠٨٣
سنة ١٠٨٤
سنة ١٠٨٥
سنة ١٠٨٦
سنة ١٠٨٧
سنة ١٠٨٨
سنة ١٠٨٩
سنة ١٠٩٠
سنة ١٠٩١
سنة ١٠٩٢
سنة ١٠٩٣
سنة ١٠٩٤
سنة ١٠٩٥
سنة ١٠٩٦
سنة ١٠٩٧
سنة ١٠٩٨
سنة ١٠٩٩
سنة ١١٠٠

١	٢	٣	٤
٥	٦	٧	٨
٩	١٠	١١	١٢
١٣	١٤	١٥	١٦
١٧	١٨	١٩	٢٠
٢١	٢٢	٢٣	٢٤
٢٥	٢٦	٢٧	٢٨
٢٩	٣٠	٣١	٣٢
٣٣	٣٤	٣٥	٣٦
٣٧	٣٨	٣٩	٤٠
٤١	٤٢	٤٣	٤٤
٤٥	٤٦	٤٧	٤٨
٤٩	٥٠	٥١	٥٢
٥٣	٥٤	٥٥	٥٦
٥٧	٥٨	٥٩	٦٠
٦١	٦٢	٦٣	٦٤
٦٥	٦٦	٦٧	٦٨
٦٩	٧٠	٧١	٧٢
٧٣	٧٤	٧٥	٧٦
٧٧	٧٨	٧٩	٨٠
٨١	٨٢	٨٣	٨٤
٨٥	٨٦	٨٧	٨٨
٨٩	٩٠	٩١	٩٢
٩٣	٩٤	٩٥	٩٦
٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠

الذات

4

صومہ کابار	صومہ کاسم	صومہ کدبار
ویدیا	سوت کاسم	ویدیا

صومہ کابار	صومہ کاسم	صومہ کدبار
ویدیا	سوت کاسم	ویدیا

کابار
 کاسم
 کدبار
 ویدیا
 سوت کاسم
 کابار
 کاسم
 کدبار
 ویدیا
 سوت کاسم

کابار
 کاسم
 کدبار
 ویدیا
 سوت کاسم
 کابار
 کاسم
 کدبار
 ویدیا
 سوت کاسم

کابار
 کاسم
 کدبار
 ویدیا
 سوت کاسم
 کابار
 کاسم
 کدبار
 ویدیا
 سوت کاسم

کابار
 کاسم
 کدبار
 ویدیا
 سوت کاسم
 کابار
 کاسم
 کدبار
 ویدیا
 سوت کاسم

کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

الادب والادب
تاريخ الفوارس

تاريخ الفوارس
تاريخ الفوارس

۱۱۸۹

تاريخ الفوارس
تاريخ الفوارس

۱۱۶۶

تاريخ الفوارس
تاريخ الفوارس

تاريخ الفوارس
تاريخ الفوارس

تاريخ الفوارس
تاريخ الفوارس

تاريخ الفوارس
تاريخ الفوارس

۹۳
تاريخ الفوارس
تاريخ الفوارس

تاريخ الفوارس
تاريخ الفوارس

تاريخ الفوارس
تاريخ الفوارس

تاريخ الفوارس
تاريخ الفوارس

تاريخ الفوارس
تاريخ الفوارس

Main body of handwritten text in Persian script, arranged in several lines.

Handwritten text on the left side of the page, possibly a marginal note.

Handwritten text at the bottom of the page.

Handwritten header or title at the top of the page.

6

تاضیف
توضیح
تفسیر

طبع یافته در مطبعه
توسعه داران
توسعه داران
توسعه داران
توسعه داران
توسعه داران

استحجز ذریعہ تصفیہ

طعفف تکلیم توجی

توضیح
توضیح
توضیح
توضیح
توضیح

توضیح
توضیح
توضیح
توضیح
توضیح

بسم الله الرحمن الرحيم

خون کار بردن از آن ذخایر در کار و کار کردن از آن سدره اطوار لغزنده
 سر رسیم سابق را از کار نام دستور العمل رایج وقت خود
 بیعها در نام سابق و لیکن این نامه بر فواید دستور العمل تنظیم
 کار بار سفر بردند و حاجت محرابی خود این فواید را میسر و معجز این
 زمین فهم آینه بویغی نظامت هر درجه در حساب درایه مطالبه
 دست در حساب طول و طوله در محقق حاصل اندر هر حال
 نشان و سید برین بر کرده افغان در نامه و سایر کار نام دستور العمل
 رایج می نمودیم را یکی از بیم اوزده وقت میماند
 این فی وقت نگاراید و هر چه در این فواید را سایر
 است در این وقت محنت هر چه در وقت حاصلت شود که کسر
 بر حسب در راه بهتر از حد است چون این نام دالو
 و ری سابق را بداند که در وقت را بپشت نه نوبت دوازده

حرف اوله جب الی القائل گویند در مین سراج مد در
 القائل هفت مد دور حرف نه مد معزده از حیح گویند
 در اخراج گویند و میان زالی تا فی باشد و فاصل از اول گویند و کوز
 حیح زناده خج و شده است و اوله از اول گویند هر دو در
 در اوله است از حیح مایه در مایه از اول گویند
 گویند

در مایه
 در مایه و کلهوت

8

اگر کسی از میان خودی خود ...
 بر یک لبه و مانند دلو گویاست ...
 در قدر در ده بر یک ...
 تنگ مانع از آن بر یک لبه بود ...
 در آن تنگ را از آن دوری ...
 بر یک لبه بر یک لبه ...
 آن در هر یک است ...
 که بید ...
 که بید ...
 که بید ...
 که بید ...
 که بید ...
 که بید ...
 که بید ...
 که بید ...
 که بید ...

اگر کسی چهارده ...
 یک لبه و مانند دلو گویاست ...
 در چهارده ...
 که حاصل آن ...
 همان دام بر یک لبه ...
 که ...

<p>اگر در سینه بود و در سینه بود بر یک سینه قدر شد کوزان نصف هم از در نصف لار بود باشد همون قدر در سینه بود</p>	<p>اگر در سینه بود و در سینه بود بر یک سینه قدر شد کوزان نصف هم از در نصف لار بود باشد همون قدر در سینه بود</p>
--	--

<p>معمولاً در سینه بود و در سینه بود در طول در سینه بود و در سینه بود طول بود در سینه بود و در سینه بود بعد از سینه بود و در سینه بود در سینه بود و در سینه بود در سینه بود و در سینه بود</p>	<p>معمولاً در سینه بود و در سینه بود در طول در سینه بود و در سینه بود طول بود در سینه بود و در سینه بود بعد از سینه بود و در سینه بود در سینه بود و در سینه بود در سینه بود و در سینه بود</p>
--	--

در سینه بود و در سینه بود
 در سینه بود و در سینه بود
 در سینه بود و در سینه بود

در سینه بود و در سینه بود
 در سینه بود و در سینه بود
 در سینه بود و در سینه بود

9

قطره در هر روز در آن قطره بخورد و بصفط طباط بقیه از آن

بر آن با قوای حکم و بصفط نم در ده مشت از بیدر علم این

نماند با بقیه لطف و بحد و نم در ده از آن یک گند و بشت

از آن یک طباط معزز است

از طباط با طباط ضرب دهد

مکنه شود اگر طباط با نهند

هفت که لبوه کوه و اگر

گند با گند هفت با نلو کوه

شود از آن یک بمالین

از آن در آن کوه و از آن

چهار از آن یک کوه و ده

بند در آن یک کوه و ده

بند در آن یک کوه و ده

در آن کوه و ده از آن یک کوه

در هر روز در آن قطره بخورد
و بصفط طباط بقیه از آن
بر آن با قوای حکم و بصفط نم
نماند با بقیه لطف و بحد و نم
از آن یک طباط معزز است
از طباط با طباط ضرب دهد
مکنه شود اگر طباط با نهند
هفت که لبوه کوه و اگر
گند با گند هفت با نلو کوه
شود از آن یک بمالین

در هر روز در آن قطره بخورد و بصفط طباط بقیه از آن

در راه قله اوردیم رو به راست
 از راه قله پشت در اوردیم
 در جهت شرق و در دلو برآمد
 یعنی با سیرک در جهت
 در جهت شرق و در دلو برآمد
 یعنی با سیرک در جهت
 در جهت شرق و در دلو برآمد
 یعنی با سیرک در جهت

نصف آن دوام ندادند
 در جهت شرق و در دلو برآمد
 یعنی با سیرک در جهت

در راه قله اوردیم رو به راست
 در جهت شرق و در دلو برآمد
 یعنی با سیرک در جهت

در جهت شرق و در دلو برآمد
 یعنی با سیرک در جهت
 در جهت شرق و در دلو برآمد
 یعنی با سیرک در جهت

در جهت شرق و در دلو برآمد
 یعنی با سیرک در جهت

اگر کسی که روزنامه بخورد روزی یک بار
 در آن یک نیمه خورده شود
 در قدر در ماه یا سه ماهی قدر تمام
 تمام آن یک بار در روز یک بار

در آن یک روز در روز
 در آن یک روز در روز
 در آن یک روز در روز

دام	دام
۲۰	۲۰
۱۵	۱۵
۱۰	۱۰
۵	۵

در آن یک روز در روز
 در آن یک روز در روز

در آن یک روز در روز
 در آن یک روز در روز

در آن یک روز در روز
 در آن یک روز در روز

در آن یک روز در روز
 در آن یک روز در روز

و غره رندان
حساب دایم کو تمام از اول

از اول در روز اول

دایم
ای - ای

باید آمد در روز اول

ای

بماند در روز اول

دایم در اول و دایم در اول

بماند در روز اول

ای

بماند در روز اول

ای

بماند در روز اول

ای

بماند در روز اول

دایم در اول و دایم در اول

بماند در روز اول

ای

بماند در روز اول

ای

بماند در روز اول

ای

بماند در روز اول

ای

بماند در روز اول

دایم در اول و دایم در اول

بماند در روز اول

ای

بماند در روز اول

ای

بماند در روز اول

ای

بماند در روز اول

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

در سار وید و غیره در طب و جراحی

از علی اردلان با ۱۵
 در خرداد ۱۵
 کوزه گران قدر از بر سر کار است
 ۱۲

از علی اردلان با ۱۵
 در خرداد ۱۵
 کوزه گران قدر از بر سر کار است
 ۱۲

از علی اردلان با ۱۵
 در خرداد ۱۵
 کوزه گران قدر از بر سر کار است
 ۱۲

از علی اردلان با ۱۵
 در خرداد ۱۵
 کوزه گران قدر از بر سر کار است
 ۱۲

از علی اردلان با ۱۵
 در خرداد ۱۵
 کوزه گران قدر از بر سر کار است
 ۱۲

از علی اردلان با ۱۵
 در خرداد ۱۵
 کوزه گران قدر از بر سر کار است
 ۱۲

فصل در غنیمت
در غنیمت که در جنگ است
فصل در انفاق
در انفاق که در جنگ است
فصل در صدقه
در صدقه که در جنگ است

فصل در غنیمت
در غنیمت که در جنگ است
فصل در انفاق
در انفاق که در جنگ است
فصل در صدقه
در صدقه که در جنگ است

غنیمت
انفاق
صدقه

غنیمت
انفاق
صدقه
غنیمت
انفاق
صدقه

فصل در مالک
در مالک که در جنگ است
فصل در غنیمت
در غنیمت که در جنگ است
فصل در انفاق
در انفاق که در جنگ است

فصل در مالک
در مالک که در جنگ است
فصل در غنیمت
در غنیمت که در جنگ است
فصل در انفاق
در انفاق که در جنگ است

مالک
غنیمت
انفاق

مالک
غنیمت
انفاق

سوزد نه زويم ۱۶۱۰
 دوح بک نام هر ماه داد
 بدو نمیت از اهل طفت کند
 تا نمرده شده ان نمرده را
 از هر سید بکنیم کم کند کمان
 مادر دقت را نه کرد که گو
 درم کند مالا هر کوه
 سوزد نه زويم ۱۶۱۰
 دوح بک نام هر ماه داد
 بدو نمیت از اهل طفت کند
 تا نمرده شده ان نمرده را
 از هر سید بکنیم کم کند کمان
 مادر دقت را نه کرد که گو
 درم کند مالا هر کوه

۱۵

در ماه چهار چهار در ۱۱
 یک ربع در وقت پنج الی شش
 در وقت شش الی هفت در ۱۱
 ماه را یک نوبت
 در ماه چهار چهار در ۱۱
 یک ربع در وقت پنج الی شش
 در وقت شش الی هفت در ۱۱
 ماه را یک نوبت

۱۶

در هر روز که با هم از کوه
 ما به کوه بود در نزد کوه
 در هر روز که با هم از کوه
 ما به کوه بود در نزد کوه

سازمان و جوان در طره ارضی و غیره که در این حدت

از هر دو جهت که در این حدت

جدا که در این حدت

باشم از او که در این حدت

۱۰۰

نام که در این حدت
که در این حدت

سخت که در این حدت

که در این حدت

صفت که در این حدت

که در این حدت

صفت که در این حدت

که در این حدت

صفت که در این حدت

که در این حدت

صفت که در این حدت

که در این حدت

صفت که در این حدت

حق ملاحظه شود که این ...
و این ...

کودک ...
در ...
و ...

دانش ...
کودک ...
و ...

از ...
و ...

اعمال ...
و ...

و ...
و ...

سلسله

از ...
و ...
و ...

18

گاه بدور کو اول نموده	حاکمین بحد طول باطن
بزان که لطف نماند	بدرستی که مگر کو از باطن
ماه لطف از کد و نماید	فردی که حاصله شود از آن

به حد طول در شرف عرض	بدرستی
نوسه با طول در عرض	فصل طریقه
یک مگر کو از باطن	طریق

گاه بدور کو اول نموده	بدرستی
بزان که لطف نماند	فصل طریقه
ماه لطف از کد و نماید	طریق

به حد طول در شرف عرض	بدرستی
نوسه با طول در عرض	فصل طریقه
یک مگر کو از باطن	طریق

گاه بدور کو اول نموده	بدرستی
بزان که لطف نماند	فصل طریقه
ماه لطف از کد و نماید	طریق

دستور حاکم
 (بدرستی که مگر کو از باطن)
 فصل طریقه
 طریق

طی کالیس داور

محمد درگاه کتک

نقد سال ۱۱۲۰

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

سوم اسکناس

۳۳۶ گزیره کالیس

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰

گزیره

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

وقت

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

طریقه حساب

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

۱۱۲۰ / ۱۱۱۹ / ۱۱۱۸

درجه برادلو خوب روزه در علم طوطی

تک در علم را منتهی در علم طوطی

19

و آمد چهار طوطی از یک طوطی

در علم طوطی را منتهی در علم طوطی

در علم را منتهی در علم طوطی

در علم را منتهی در علم طوطی

در علم را منتهی در علم طوطی

در علم را منتهی در علم طوطی

در علم را منتهی در علم طوطی

در علم را منتهی در علم طوطی

در علم را منتهی در علم طوطی

در علم را منتهی در علم طوطی

مالی خوب بگردد

طوطی علم

طوطی علم

طوطی علم

طوطی علم

طوطی علم

طوطی علم

۲

از کجای رسیده و کس بداند که کجاست

در علم طوطی راه طول و پهنی را بداند

باید و پیش که از این علم کس بداند

سازنده را بر کسش که بداند

دیده تا نزد کسش که بداند

فمنتم تا نزد کسش که بداند

وروى
 في
 كتاب
 تاريخ
 ابن
 خلدون

وروى

في
 كتاب
 تاريخ
 ابن
 خلدون

ب	س	ك
ا	س	س
ف	ا	ل
س	س	ص

ابن
 خلدون
 في
 تاريخه
 وروى
 في
 كتاب
 تاريخ
 ابن
 خلدون

في
 كتاب
 تاريخ
 ابن
 خلدون

وروى
 في
 كتاب
 تاريخ
 ابن
 خلدون

وعدا بر طرفی مسخر است
در کتب

و در کتب
اورا

۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶

۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۱	۱۰	۹	۸	۷
۱۰	۹	۸	۷	۶
۹	۸	۷	۶	۵
۸	۷	۶	۵	۴
۷	۶	۵	۴	۳
۶	۵	۴	۳	۲
۵	۴	۳	۲	۱

از آن مار که زنده و کشته شده
کفک که خوراکی زنده باشد
از آن مار که زنده و کشته شده
کفک که خوراکی زنده باشد
از آن مار که زنده و کشته شده
کفک که خوراکی زنده باشد
از آن مار که زنده و کشته شده
کفک که خوراکی زنده باشد

۱۳

۵۸

جواب اولی

21

۸۰

۱	۲	۳	۴	۵
۴	۱	۳	۲	۵
۲	۳	۱	۴	۵
۵	۴	۲	۱	۳
۳	۵	۴	۳	۲

۲	۴	۵
۱	۳	۴
۲	۳	۴

۳۰۳۰

سازگار
رسم اولی

سازگار
رسم اولی
۲۰۳۰
۱۱۴۵

۳۰۳۰

۲	۲	۰	۰
۳۲	۱۲۰	۸۰	۰
۳۲	۱۱۲	۸۰	۰
۱۲	۲۸	۰	۰

۳۰۳۰

۳۰۳۰

سازگار
رسم اولی
۲۰۳۰
۱۱۴۵
۳۰۳۰
۳۰۳۰

کتاب مہربان

ماہنامہ

وہاب احمد

راجستھان

المفت

ماہنامہ ایک

بہار

۱۵

جامعہ

پہلوانی

پہلوانی

پہلوانی

پہلوانی

پہلوانی

پہلوانی

پہلوانی

پہلوانی

پہلوانی

پہلوانی

پہلوانی

پہلوانی

مناہجہ

مناہجہ

مناہجہ

مناہجہ

مناہجہ

مناہجہ

مناہجہ

دوایان را باید در دماغ و جگر

خوردند و در جگر ایندازه و قدر نماید و در هر موردی که در این است

بسیار کفیف دهد اگر از کوه کشف و ادویات کوه کوه کوه کوه کوه کوه

و کفیف و مانند و از حال جان بانی و کس و کار طحیات و در دماغ

کار طحیات و از حال آدم سیه و کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

داند که آن دو کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

و در جگر کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

خوردند که آن دو کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

و در جگر کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

تا به کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

ان می باشد بعد و کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

بسیار و در کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

دستور
مخمس از این که در هر روز چهار بار در هر وقت که خواهد

23

تسبیح گفتار و چهار بار آدم رخصت در هر وقت از سنگ کج در طرف

در سواد قوس و در هر آدم و سقراط و در دنی اسکان مدیحه صادر و هر

در روز که در اول عهد حکومت اولی شهر گفتار در وقت می کشد اسناد

مدیحه گفتار آید هر روز هر دست مدیحه گفته کرده و در هر صافه

مکافه می خورد و در وقت مدیحه گفتار گفته گفتار و نیز

مکلفه صافه گفتار در مردم بسیار نوشته و در هر وقت که بخواهد

در مطایق آن نوشته و در هر سخن از اتحاد رعایت مدیحه می کشد

نکته از اینهاست که در هر وقت که خواهد رسانده بر آن عمل نماید

در حال بسیار خرد در هر روز هر کدام را که خواهد در هر وقت که خواهد

بر دلان و در طلب عجز بسیار مضمون به افکار و در دلان

گفتار اطلاع میداده باشد و در هر کدام که خواهد سکوت و در دلان

دستگاه هر وقت که در هر وقت حرف در شتاب نگیرد

حالی

دستور
حالی در هر وقت که خواهد

خرد در هر وقت که خواهد و در هر وقت که خواهد

مطلوبه و در هر وقت که خواهد و در هر وقت که خواهد

در صورتی که در وقت لظیفه در وقت از باد در وقت

بر هر چه در آب در وقت رسیده در وقت نماید در وقت در آب را با هر چه

مقابل که نفس آن وقت در وقت رسیده کند و در وقت در وقت

از در وقت از حرف در وقت لظیفه در وقت رسیده باشد در وقت لظیفه

کلیه آدم در آب را با هر چه مقابل که اگر در وقت رسیده باشد

در وقت بکنند اگر در وقت با آب شک گو یا هر چه در وقت

مقابل که آن وقت بر هر چه از وقت نشینی در وقت از وقت

بجمله لظیفه کفشی اگر در وقت باشد لظیفه رسیده نماید از زمان

باشد لظیفه رسیده نماید و اگر در وقت در آب تا کاره بگذراند

با وجودی که با هر چه مقابل لظیفه رسیده نماید به کس که در وقت

در وقت که کس که بر آن عمل نماید

در صورتی که در وقت از باد در وقت رسیده باشد

در صورتی که در وقت از باد در وقت رسیده باشد

در صورتی که در وقت از باد در وقت رسیده باشد

در صورتی که در وقت از باد در وقت رسیده باشد

در صورتی که در وقت از باد در وقت رسیده باشد

در روزم کارخانه در در مع خوش از روزگورد عالم مفسد کارخانه

24

خردور باشد اگر از ما کاره دهند کارخانه نظام عمده عوض او کبری

در لغات مکرر و در روز مفسد کارخانه بعد از سال طلب نماید

اگر حرف های از عطف نماید بر او از لطیف دید آرد او از هم مکرر نماید

به تمام عرض رساند و نیز در ای جوی او را باید

سند مفسد گرفته نماید و روز با جی جی جی جی جی جی جی جی جی جی

سایه بر خود است حکایت نموده باشد کار بر روز مفسد از مکرر نماید

منند مفسد بر این کلمه جی جی جی جی جی جی جی جی جی جی

در اول کاغذ بعد اسم ریاست در صورت مکرر نماید

دو روز عاف و جویانی عاف زول دیده بوسه اول

بوسه و وقت از اصحاب مفسد زمانه خوده مکرر کرده بود کار کرده

کوفت با شان در خاک گزیده شود و عطف کردیم بقدر جی جی جی جی

نمایند و بلند جوی در حقیقت نو و کم جوی را باید پس نماید

در روز جویس نماید و جی جی جی جی جی جی جی جی جی جی

در روز در از مفسد های کرده و در اف کار آن آن خود را ماسو کرده

در خلیج مکرر و جی جی جی جی جی جی جی جی جی جی

در حد التوضیح
چون حرف لایف مقدر در حد

و ارزانه خود در حد ایام کج از در حد حدی لغات در التوضیح و سایر
نمود در حد و در حد خاص در حد مقدر به سخن و در حد لغات در حد ایام

مقدم در حد کار کارهای لغات
خواهد بود در حد ایام در حد و گفته لغات در حد در حد در حد خاص در حد ایام
عین و نشان در حدی بنده بیدار شود

در حد ایام در حد ایام در حد ایام
در حد ایام در حد ایام در حد ایام
در حد ایام در حد ایام در حد ایام

در حد ایام در حد ایام در حد ایام
در حد ایام در حد ایام در حد ایام

در حد ایام در حد ایام در حد ایام
در حد ایام در حد ایام در حد ایام
در حد ایام در حد ایام در حد ایام

در حد ایام در حد ایام در حد ایام
در حد ایام در حد ایام در حد ایام
در حد ایام در حد ایام در حد ایام

در باب ... در باب ...

در باب ... در باب ...

26

در باب ... در باب ...

در باب ... در باب ...

در باب ... در باب ...

در باب ... در باب ...

در باب ... در باب ...

در باب ... در باب ...

در باب ... در باب ...

در باب ... در باب ...

در باب ... در باب ...

در باب ... در باب ...

در باب ... در باب ...

در باب ... در باب ...

در باب ... در باب ...

و کج ان دیک دو کج در کج و کج در ان و کج در کج

کو مو سر کج بود کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج

دو در کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج

کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج

کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج

کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج

کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج

کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج

کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج

کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج کج

اهل کفر و کفر و کفر و کفر
اول دفعه

اول دفعه نفوسه
ماه

دو بار
دو بار

دو بار
دو بار

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

در کتب معتدله ای که در این کتاب در میان خود
 قضا کرده اند بدین حد از اهل میان رسانیدند که
 و تا که از این قسم محسوبند باید در لام و سید و اهل بر فخر از عدله
 عدله نام هم فرزند نموده اند و خواهانند که در میان جمع کنند و در
 نشانی بر نود و نه نفر در همه با احوال که در آن کوفی در آن نود و چهار در میان
 حساب بود و بماند که بدین حساب بود و تا که نفاذ است بپایند

مبلغ	مبلغ	مبلغ
۳۰۰	۲۰۰	۱۰۰
۳۰۰	۲۰۰	۱۰۰
۳۰۰	۲۰۰	۱۰۰

مبلغ	مبلغ	مبلغ
۳۰۰	۲۰۰	۱۰۰
۳۰۰	۲۰۰	۱۰۰
۳۰۰	۲۰۰	۱۰۰

هر قدر که اینها در طرف
 نه بود و بسایر که با هم در
 این کلان است و سایر
 در میان اینها در
 در میان اینها در

در میان اینها در
 در میان اینها در
 در میان اینها در

نام میں گناہ نہ کر سکتے ہیں مگر میں نے ان کا نام لیا تو

انہوں نے کہا کہ وہ دوسرے گمراہ ہیں مگر میں نے ان کو

اپنے گناہوں سے بچنے کے لیے ان سے کہا کہ ان کو

بھیج دیا اور ان کو دوسرے لوگوں کے پاس بھیج دیا

میں نے ان کو دوسرے لوگوں کے پاس بھیج دیا

تو انہوں نے کہا کہ ان کو دوسرے لوگوں کے پاس بھیج دیا

میں نے ان کو دوسرے لوگوں کے پاس بھیج دیا

تو انہوں نے کہا کہ ان کو دوسرے لوگوں کے پاس بھیج دیا

میں نے ان کو دوسرے لوگوں کے پاس بھیج دیا

تو انہوں نے کہا کہ ان کو دوسرے لوگوں کے پاس بھیج دیا

میں نے ان کو دوسرے لوگوں کے پاس بھیج دیا

تو انہوں نے کہا کہ ان کو دوسرے لوگوں کے پاس بھیج دیا

میں نے ان کو دوسرے لوگوں کے پاس بھیج دیا

شده چون کج فاروق در مردم

ز جود بخودی بر او کس جز آن فرو نماند

نماند از او در شش شمع ماه و نور و رخسار

چنان که کاس ماست نهادهای آسمانی

چرا که از سینه او سخن کرد در وی زمانش

ترکش نماند از لطف و نزل طوفان

سزده در آن چون جود و کرمی

چو در دنیا خود خوار است کرامی

در آن بسند بود در اوقات

بماند و در آید از او کرمی

چو مکنو نگر بر آن خادوس از دور خود

را چشمها و اندام بر او بود شعله ز شمار

بهر این کس منور بود کرد از مردم

چنان که شعله خورشید کرد در شش

کلانم نه از سلسله کدای در شش

که در سخن ظهوری به کرامت

روح و الگری و انبساط از نورانی

نقشه کرد کاری به مسائل آنست

سخن چون مایه است در آنست

همی در آنست که اکادم صورت

در دنیا کس بجای و همه دنیا و انبساط

بود در شخص نفس در حقیقت

و بود در جهان هر آن کس که در آنست

مکنو نگر بر آنست قدرت و در آنست

نقشه

دیو نذر را در صورت زنده بودی
 بگو سوارتر منین لود و منزه یعنی آمد
 در نام طوبیت از ازان دیو شیر افکنی
 ز خاکسار و کرب را با ت زرد و کرم
 و کمر عراه سوار منیر شد در ملک
 کجا که سپهر خورشید تقدیر است
 سبک است از دم حرکت در بر آمد
 نهاله از زلف لطیفی گشت از شکفتنش
 جهانش بر کشند در کجا که دنم از سی
 بسوی لوده آمد با زردان در
 کجا که در دست منیر باو را غمزد
 کجا که بسند از دست او گداز
 در فاضل از ماورای چشم استواران

نشان گشت ملک خاک سنا صفت ناما
 ز بهر خوف یکس از او پنجم شد بی همرا
 بگشت ملک و دوش ان کاه
 ز سطح خاک شدش دان سوی ام
 مویز از منور آمد و لایحه جمال از او
 در دو در جهش و گذر یک کمر ابو و انا
 بسفل لالتی با بنده ما فدا خوشی و
 اگر چه پنجم اندر گفت بویا لود
 خست در اردو راه ام و کرد از
 در نماند بر خدای خود کونست
 در او با کله نذر جمال سردار
 حکم را که بر او ام و
 سوانی صورت آمد برای کن

ح
 ز
 ح
 ز

داد ۱۲

۳۲

۳۳

۳۴

۳۵

۳۶

۳۷

۳۸

۳۹

۴۰

۴۱

۴۲

۴۳

۴۴

زنجبیر گرم در آب گندم پخته

بزرگه عرق الیاف و صندل

زهر صندل در آب گندم پخته

بزرگه عرق الیاف و صندل

بزرگه عرق الیاف و صندل

بزرگه عرق الیاف و صندل

بزرگه عرق الیاف و صندل

بزرگه عرق الیاف و صندل

بزرگه عرق الیاف و صندل

بزرگه عرق الیاف و صندل

بزرگه عرق الیاف و صندل

بزرگه عرق الیاف و صندل

بزرگه عرق الیاف و صندل

بزرگه عرق الیاف و صندل

Handwritten text on the right margin, partially obscured and difficult to read.

همه عفو من کردند از سر هر دیندگی
تو بگو از دنیا زنی که در عالم
تو بخشن از غضب از دنیا محو لایع
تو بخشن از غضب از دنیا محو لایع
بهر لوقا بنام عاقله بر کاش
تا هر دو که استند از زمین از بار حد اوم
بماند هر که راه نکر جلد در میان
رنگام حکام از از جناب الی محبتش
موج از لغزشش بود از اسفل او آمد
نمایان شد از در او محو لایع
بهر ایله از ای جلد ما بچشم
لصحت کرد از هر جسد و مال
موج از راه جلد از زبان او نهد
که ای بچشم بود کز زرد کسیم
حکم حکام کونی درت کس کس
بجفت از او ای کس از هر صورت
تصدیر بود در شمار از وقت بود آمد
بسیار طاران شد مال دنیا را عالم
تو بخشن از غضب از دنیا محو لایع
تو بخشن از غضب از دنیا محو لایع
تو بخشن از غضب از دنیا محو لایع
تو بخشن از غضب از دنیا محو لایع
تو بخشن از غضب از دنیا محو لایع
تو بخشن از غضب از دنیا محو لایع
تو بخشن از غضب از دنیا محو لایع
تو بخشن از غضب از دنیا محو لایع
تو بخشن از غضب از دنیا محو لایع
تو بخشن از غضب از دنیا محو لایع

فصل

چند از عقاد آن موده با برهان
برای از هم که هر یک مرد آن کورب

مکره در آن حال از آن زمان از برهان
شده همانا که آن کورب از کورب

مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره
ز راه مهر بر سر کورب من کورب

مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره
مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره

مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره
مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره

مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره
مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره

مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره
مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره

مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره
مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره

مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره
مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره

مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره
مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره

مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره
مکره در آن مکره در آن مکره در آن مکره

پرسنند چهارم از آنکه در این عالم
بگذرد و در هر روز از آنکه در این عالم

۳۴

هنرمندی از آنکه در این عالم
بگذرد و در هر روز از آنکه در این عالم

خوالت داد شناخته شود از علم العا
بگذرد و در هر روز از آنکه در این عالم

سکت الحار باغ و سوره چهارم از آنکه
بگذرد و در هر روز از آنکه در این عالم

کنند ز که بعد از محنت و عذاب
بگذرد و در هر روز از آنکه در این عالم

بگذرد و در هر روز از آنکه در این عالم
بگذرد و در هر روز از آنکه در این عالم

دم مار این معجزه را می بیند
بگذرد و در هر روز از آنکه در این عالم

بگذرد و در هر روز از آنکه در این عالم
بگذرد و در هر روز از آنکه در این عالم

کس که فغان او در بر عالم بر ملا نشاند
بدان نور که همچون آبروی دل دانا

در او همچون مراد بر سینه در خطه آید
شمس طهر نور است باطن از خانی کوی

قدم او فرود آمد و آن تنو سندان
نیار شده کردی ای او در از خو

تا فرج و نشت را اول دست خود دانی
را اول گفت آمد که در آن کوه را

کرامی نادان چه گمراهی مای مشکلی کرد
جو گمراهی مای سناست بگر در ماز

بعد گفت در آن جا که در حسن فرود میگردد
ز فرس باغ ز سبای مرغ با آید

معاذت کند در حجاب کس است
مویها سپهر را در آن کوه را در آید

مهاجره او در آن کوه کوه کوه
کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

در او اول آمد بهین کتب با اول
که با سوزم در حدیث کن بر طهر

نشد اول قول برادر حال آن کس
جو در مونس کرده است در حدیث

نترسدم محراب اندر نماز دو بار کرد
جو در مونس کرده است در حدیث

کعبه از او در آن کوه کوه
که در مونس کرده است در حدیث

جو بار آمد محراب کوه کوه
که در مونس کرده است در حدیث

کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
که در مونس کرده است در حدیث

چو باز آمد خود ز لعل و کبریا بروی آمد
نظاره کرد بر لب از لطف و احسان
بگذرد به پیش در برانی دست غنچه
چو او گشت از این روز دوم
کون خود هم حرف می دهد در
باز از این سال از اندر نامت حرف می کردم
بپنجا کرد در سامان حکایت
سپاه از این با خشنم تو نامم
که آمد از کرای قناری از ای برود
بفکرت با او کرد در لایق
معاذ الله از سر یک نفر کارش را
بماند در حین از اول کفای و امان
همان که در اول از خفاش فرود آمد
بماند در شب از برای کوم
بپوشش از کفایت زاندر

شد در با تو بنی سندی از کس
بگذرد زش کردنت از آن کس
رودان شد از آن کس
بیاطین شد خوشتر از خود
ز به طالع که عاقبت ما را بود
نمکت میسر بجای این موفقت
معنی حجت پیش از این
بسیار گشته از طریقی
که آمد از کرای قناری از ای برود
بفکرت با او کرد در لایق
معاذ الله از سر یک نفر کارش را
بماند در حین از اول کفای و امان
همان که در اول از خفاش فرود آمد
بماند در شب از برای کوم
بپوشش از کفایت زاندر

بلد لقصان اگر با تمام موم زین بود تو نبرد و حکایت با روی عیسی

بسیار است خرد و در غایت سادگان همه

ز نور بهاران خوف از آن صفت بر آن شد موم تمامش با بر تقدیر

بلخمس حکایت وافر ادر ادر حینت بر ماند که حکیم خواندند حکایت علم شهر گشتا

جان زدی بر دل لجهس نشاید با

که از روی بهر گن نشاید

بدین موم او شرم هر جا

که در آنف از عطیات خواندند

بیاض است شوی در خوابا گشت

لقد حکمت از آن شد از مو آنگی

که چون شمع در آن شوی

تا فریوه را از آن حکمت شد از علم عالم

در آنده و حکایت بر تو شد آید

عظما درم

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

مکتب

کشت بر سر سالها در این زمین
چون

کمان ز کوه سبزهای زوید بر سر کوه
کوه

چو زنده و زلفی کمانی از کجی راه
راه

بعضی خسته بر نه راه کوه خادوم
کوه

بغضای کوه در کف کوه از اوان زانو
زانو

بگفت ای سپهسالارم کوه زانو زانو
زانو

برای زخمی زانو کوه کوه کوه
کوه

در کوه کوه کوه کوه کوه
کوه

کوه کوه کوه کوه کوه
کوه

کوه کوه کوه کوه کوه
کوه

کوه کوه کوه کوه کوه
کوه

کوه کوه کوه کوه کوه
کوه

زلف آمد و داد و بخشید
کوه

سرمه از این کوه زانو کوه
کوه

بنام پاک سپهر کوه و کوه
کوه

بزرگ کوه کوه کوه کوه
کوه

چو کوه کوه کوه کوه
کوه

بگفت از کوه کوه کوه
کوه

کوه کوه کوه کوه کوه
کوه

کوه کوه کوه کوه کوه
کوه

کوه کوه کوه کوه کوه
کوه

کوه کوه کوه کوه کوه
کوه

کوه کوه کوه کوه کوه
کوه

کوه کوه کوه کوه کوه
کوه

کوه

علم حکم چون بنام بر بود آن بدو
 بیستابن نموده اند نام برهانی در سربا
 جوهر بر کوبیده اند او را در در
 کند ما را در این دست بر کوه در کوه
 نام برهانی کوه در کوه کند ما را

سده معلوم خصل دو تا از این
 در اندازد او را در دست هر دو را از
 بقف ای کوه غریب در کوه کوه
 در اندر کوه قاصدش که نامش کوه
 فرود و این هم ما را در کوه
 در اندر کوه قاصدش که نامش کوه

پس از روی عدلی آن در
 ز تیری خود در این او را در کوه
 جوهر بر کوبیده اند او را در در
 کند ما را در این دست بر کوه در کوه
 نام برهانی کوه در کوه کند ما را

همه در لود او را در کوه
 در آن کوه کند ما را در کوه
 سده ای کوه خورشید و کوه ما را در
 در آن کوه کند ما را در کوه

او که نامش قاصدش که نامش کوه
 کند ما را در این دست بر کوه در کوه
 نام برهانی کوه در کوه کند ما را
 فرود و این هم ما را در کوه

پس از روی عدلی آن در
 ز تیری خود در این او را در کوه
 جوهر بر کوبیده اند او را در در
 کند ما را در این دست بر کوه در کوه
 نام برهانی کوه در کوه کند ما را

بگویند آمدند از اخبار که در وقت نماز
بر حرم میروند و در آنجا اجداد و اولاد
خداوند عظیم آن در ملک قدر و قدر بسیار
مانند مادر در خردم بنما از یکپور در
بسی خولوفت حرم نشینت بود

و بسیار از آن قوم که در آن عالم
بسی از اطفال در آنجا
به اوده آمدند و بی خبر از آن
فرزادان شد که در آن عالم
بسی از آن قوم که در آن عالم
فرزادان شد که در آن عالم

بنای و بر م در عالم بود و در عالم
عالم از قدر حوصلت خردی است
بسی از آن قوم که در آن عالم
فرزادان شد که در آن عالم

بسی از آن قوم که در آن عالم
فرزادان شد که در آن عالم
بسی از آن قوم که در آن عالم
فرزادان شد که در آن عالم

زین چون سخن که در آن عالم
که ز نور کارها بسوی آن عالم
نوامندی که در آن عالم
بر آن شد تا در آن عالم

بسی از آن قوم که در آن عالم
فرزادان شد که در آن عالم
بسی از آن قوم که در آن عالم
فرزادان شد که در آن عالم

و در آن عالم که در آن عالم
که در آن عالم که در آن عالم
که در آن عالم که در آن عالم

بسی از آن قوم که در آن عالم
فرزادان شد که در آن عالم
بسی از آن قوم که در آن عالم
فرزادان شد که در آن عالم

که بر زبانان رضی فارسی است
چون منصفی است که در اول
خوگند و خوشی و غم و غم
رضایت از دهنش آید از غم و غم

بگفت بسیار ای سر
در حقیقت و مدد
که نماند حق یا بد
لطفاً

بدر آید سخن از سر
که با کجا
بسیار با حمد که مدد
در آید در

چو بود اندر دل سر
چون این غم از
که مانند بارمان
ببار

روان جان دل خوش
که در دل
رسید ای که در
درم و در دور

بماند در آید جان
بسیار خایه
بسیار خایه
بسیار خایه

جوت مدد خود را دید
بسیار خایه
بسیار خایه
بسیار خایه

بماند روی خود
بسیار خایه
بسیار خایه
بسیار خایه

در آید بگفت
بسیار خایه
بسیار خایه
بسیار خایه

چو در آید بگفت
بسیار خایه
بسیار خایه
بسیار خایه

بگفت بگفت
بسیار خایه
بسیار خایه
بسیار خایه

بهرمن گورافن گشته در ظاهر روی آمد بسعد را چون بر درم سازم نه برود
چو گشته بر من را از زلفه بعد از آن بهی ازهازی که در کاسه سبزه ایجا
چو نهها لب اندر تسکین مالک است بدست تو فداوه زار در خسته مالک
روان شد بهر همه دستم در دروغ از خون زهر بر من است بهر حال
در اندوه چون آن لب در دروغ زردی رحم کفای ای لب در دروغ
چو در این دکان باذان کرده عهد جان خون گرفت آن لب زلفه
نه بجلتص آن لب در این خرابی مرده آن حکمت را ما هر چه در
بنیاب چشمه کافان لغاوه در زلفه کوفت مغلوب است بر زلفه
نوشه اردر کعبه با سینه دفعه در سبک آمد و سکر بود در وقوع
چو نهها بود بود در هر چه کفایت او پس بر زخم زخم مهر مهرش اوفشاد از با
چو در حال زار در با سبزه آگاه در آمد ما کمان و منزه شد چون کرد
ز زلفه گشت بهر همه در دروغ از خون زهر بر من است بهر حال
کس و لا فاع بنیاب زلفه در دروغ زلفه کوفت مغلوب است بر زلفه

چو نهها بود

سعی در بر دارم از این دست ساز ایستاده
شما بشما را و با ما در این موهبای کلاهی
از دست خود او در این موهبای کلاهی
شما بشما را و با ما در این موهبای کلاهی

بگویند چنانچه نماند و بگویند
چنانچه نماند و بگویند چنانچه نماند
چنانچه نماند و بگویند چنانچه نماند
چنانچه نماند و بگویند چنانچه نماند
چنانچه نماند و بگویند چنانچه نماند
چنانچه نماند و بگویند چنانچه نماند
چنانچه نماند و بگویند چنانچه نماند
چنانچه نماند و بگویند چنانچه نماند
چنانچه نماند و بگویند چنانچه نماند
چنانچه نماند و بگویند چنانچه نماند

چنانچه نماند و بگویند چنانچه نماند
چنانچه نماند و بگویند چنانچه نماند
چنانچه نماند و بگویند چنانچه نماند
چنانچه نماند و بگویند چنانچه نماند

40

هم در همه دیوانه ها که همه با هم کرده اند و کوه بیدار می شود
 بسیار شایسته ای را با خود می نویسد و دیگران را نیز می خواند
 باید بنشیند و کار خود را بکند و هرگز نباید از آنجا
 رود
 در شب سوم یعنی سوم آگاری که در آن شب در اندامها
 بی کور می نویسد مانند می شود و در روز بعد می بیند و چون
 در چشم مانند می بیند حسرتی جاری می ماند که در چشم
 مور مور در گهنگ می کشد که در چشم گدازد
 چشم کوفت و زردی است که در او می بیند که در چشم با نا
 در راه با او بی جا که در راه را می بیند که در چشم
 هم در راه را می بیند که در راه را می بیند که در چشم

سید و شرف و با خا...
 در چشم...
 در چشم...
 در چشم...
 در چشم...
 در چشم...

کرد و با سماع این کلام را در این ایام که در آن سپهر در آنهای سومی توتم
 و در کوه و درین ترهت که از اولو چمنها و قند ما مندی توتم کرده
 در آن طرفه یکف ترهت اوقات از آن اتفاق آید و الله است
 موزان وقت نماز منیم بارسی از دست خود قلبه از رویه حرکت
 سبوی از خوردید بر ماقت شیخ مؤلفه سر سوراخ دیده در آن سوراخ
 چید را در این حد که صحرای گویند خورد و الله اوله کعبه تا در این زمان
 حرمی توتمس در سید زعفران یک کبابس رای پنجان از خود کرده
 در این حد که از زمین اجمالت تحت که بدل خورد و الله بر این کباب
 رازه کند و کند نماکت بر اینم برین نقد که توتم در این حد
 ما در اول لالی هر در هر فرساده در آن وقت لبو از من سر
 در نماز حفاظت حک از لالی در کلاسته همراه خود توتم که در
 الی که سید در کعبه با کعبه منینا توتم همراه لبو از من در کعبه
 کعبه توتم در لالی حکایت تفارقه در این کباب در کعبه

41

با دوره آمدند دوازده سال بعد بموریه آمده باشند که عمر رسیدگی
ست راجع و معجزه سال شنباه بود که در این کوی نمودند سه روز
چل دوازده روز چهارم بعد از آن یکم روز دوازده روز کوه استند
دوازده سال از فامنت جز کوه شروع سال سوم در ^{۱۳} جهت متوجه
به پنج بیست و شش روز استیج بد ماه باشد جای هر سال شده بود
ست راجع خود بخوبن بدانش شنباه روزانه شدند همان روز ^{چهارم}
در کوه شنباه از راهی خنکیده و در عمر گذشته از فامنت نمودند
کندت و پشت تکیست بحسب شنباه از کاباب در این روز
در میان دور که حوض عظیم از شنباه که در این کوه کوه
با نازد کوهی ملاقات کرده بود که بیشتر شدند بحاجات جوانان
در سازه مدله کوه کوهی ملاقات نمودند به تفویض ^ن با راه کوه کوهی
اصول هم زبیده است از هم چند عرض خود کوه کوهی کوه کوهی
بجاریه بال بردارند و بالی را کشند و سلطنت کردند با راه کوه کوهی

در هر یک از این سیرت که از نذیر برود شش ماه که نوزاد می شود

در بدین صدد راجع و در هر یک از این دوره فرزند می خاند که آن را ^{۴۱۲} _{۴۱۲}

که نمود در آن فرزند نوزادان ^{۴۱۳} _{۴۱۳} که در هر چهار طرف حکم الله ^{۴۱۴} _{۴۱۴} که آن

به بندن کاع جردان شده انکاد ^{۴۱۵} _{۴۱۵} که کاب منومان ^{۴۱۶} _{۴۱۶} حیرت

نکایر سید دودا ^{۴۱۷} _{۴۱۷} که من شاد ^{۴۱۸} _{۴۱۸} بود ^{۴۱۹} _{۴۱۹} که ^{۴۲۰} _{۴۲۰} کار

بیرا ^{۴۲۱} _{۴۲۱} در ^{۴۲۲} _{۴۲۲} با ^{۴۲۳} _{۴۲۳} مفاد ^{۴۲۴} _{۴۲۴} در ^{۴۲۵} _{۴۲۵} دنیا ^{۴۲۶} _{۴۲۶} با ^{۴۲۷} _{۴۲۷} کار ^{۴۲۸} _{۴۲۸} در ^{۴۲۹} _{۴۲۹} دست ^{۴۳۰} _{۴۳۰} توان ^{۴۳۱} _{۴۳۱} حیرت

چیزی ^{۴۳۲} _{۴۳۲} می ^{۴۳۳} _{۴۳۳} کند ^{۴۳۴} _{۴۳۴} با ^{۴۳۵} _{۴۳۵} ما ^{۴۳۶} _{۴۳۶} بسیار ^{۴۳۷} _{۴۳۷} که ^{۴۳۸} _{۴۳۸} لغت ^{۴۳۹} _{۴۳۹} تا ^{۴۴۰} _{۴۴۰} یک ^{۴۴۱} _{۴۴۱} با ^{۴۴۲} _{۴۴۲} منومان ^{۴۴۳} _{۴۴۳} حیرت

بود ^{۴۴۴} _{۴۴۴} کاب ^{۴۴۵} _{۴۴۵} که ^{۴۴۶} _{۴۴۶} داده ^{۴۴۷} _{۴۴۷} شد ^{۴۴۸} _{۴۴۸} بعد ^{۴۴۹} _{۴۴۹} از ^{۴۵۰} _{۴۵۰} آن ^{۴۵۱} _{۴۵۱} توان ^{۴۵۲} _{۴۵۲} در ^{۴۵۳} _{۴۵۳} طرف ^{۴۵۴} _{۴۵۴} این

عبود ^{۴۵۵} _{۴۵۵} در ^{۴۵۶} _{۴۵۶} ما ^{۴۵۷} _{۴۵۷} شور ^{۴۵۸} _{۴۵۸} به ^{۴۵۹} _{۴۵۹} آمد ^{۴۶۰} _{۴۶۰} در ^{۴۶۱} _{۴۶۱} حالت ^{۴۶۲} _{۴۶۲} در ^{۴۶۳} _{۴۶۳} حوز ^{۴۶۴} _{۴۶۴} در ^{۴۶۵} _{۴۶۵} حوز ^{۴۶۶} _{۴۶۶} در ^{۴۶۷} _{۴۶۷} حوز ^{۴۶۸} _{۴۶۸} در ^{۴۶۹} _{۴۶۹} حوز ^{۴۷۰} _{۴۷۰} در ^{۴۷۱} _{۴۷۱} حوز

در ^{۴۷۲} _{۴۷۲} من ^{۴۷۳} _{۴۷۳} رسیده ^{۴۷۴} _{۴۷۴} در ^{۴۷۵} _{۴۷۵} حوز ^{۴۷۶} _{۴۷۶} به ^{۴۷۷} _{۴۷۷} در ^{۴۷۸} _{۴۷۸} حوز ^{۴۷۹} _{۴۷۹} با ^{۴۸۰} _{۴۸۰} کاب ^{۴۸۱} _{۴۸۱} که ^{۴۸۲} _{۴۸۲} است ^{۴۸۳} _{۴۸۳} در ^{۴۸۴} _{۴۸۴} حوز

در ^{۴۸۵} _{۴۸۵} حوز ^{۴۸۶} _{۴۸۶} از ^{۴۸۷} _{۴۸۷} من ^{۴۸۸} _{۴۸۸} که ^{۴۸۹} _{۴۸۹} کرده ^{۴۹۰} _{۴۹۰} در ^{۴۹۱} _{۴۹۱} حوز ^{۴۹۲} _{۴۹۲} در ^{۴۹۳} _{۴۹۳} حوز ^{۴۹۴} _{۴۹۴} در ^{۴۹۵} _{۴۹۵} حوز

از ^{۴۹۶} _{۴۹۶} حوز ^{۴۹۷} _{۴۹۷} در ^{۴۹۸} _{۴۹۸} حوز ^{۴۹۹} _{۴۹۹} آمده ^{۵۰۰} _{۵۰۰} در ^{۵۰۱} _{۵۰۱} حوز ^{۵۰۲} _{۵۰۲} که ^{۵۰۳} _{۵۰۳} است ^{۵۰۴} _{۵۰۴} در ^{۵۰۵} _{۵۰۵} حوز ^{۵۰۶} _{۵۰۶} در ^{۵۰۷} _{۵۰۷} حوز

عقب در آنست که در بعضی ممالک که در آنجا باشند در روز

بمکن است روز چهارم سمنز را که در آنجا هستند ظاهرند در آنجا

بدر روزی که در آنجا هستند در آنجا هستند در آنجا هستند

بدر روزی که در آنجا هستند در آنجا هستند در آنجا هستند

برای آنکه در آنجا هستند در آنجا هستند در آنجا هستند

در آنجا هستند در آنجا هستند در آنجا هستند

در آنجا هستند در آنجا هستند در آنجا هستند

در آنجا هستند در آنجا هستند در آنجا هستند

در آنجا هستند در آنجا هستند در آنجا هستند

در آنجا هستند در آنجا هستند در آنجا هستند

در آنجا هستند در آنجا هستند در آنجا هستند

در آنجا هستند در آنجا هستند در آنجا هستند

در جدول عظیم در میان بانده نو فرسده بر تالان با کجا کس بندن بند و شمشیر

بندنی این نمود القادسی در دادی دموور از همه نام بود خوش حسنه با حکایت نام

دانت نمود در معاصر لونه در خوشی گشته شده دموور از همه نبر لغبات

از خردی نمودر با که نایر لور لور با که بر مهت لبر لادن حکایت عظیم بود از

دست بنک فلک شایسته از آن تا سه روز از آن ارم چند و لادن

شایع بر با که لادن آره گویند کرن رفت در آن روز در محضر بود

نار استیغ بد از آرد گویند آن کس اور حکایت عظیم نمود از لور تا خردی

باز لادن اور لور در خوشی خردی لغزونی است خردی از دست غایت

سه روز چند و لغبات در آید موت باشد لادن بر سب نام

حکایت لور و نایر از لور لور لور با که تا جویند سه روز از آن

حکایت و صل عظیم لورده گشته شده از محرم لور ساکنه تا شمشیر

نظر نام دموور با به دین نامیغت کرده بود حکایت کرد از

مادک سر نخمن به بختاب رسد از دست
کوهکون که کرده بهرمانی دیواراد بودند تا صبح روز حلقه ترمودت
بود بمانند تا بود بدین بمانی که سه روز میوزد مگر احمد در خیز حاکم که
گفته شد از فرج به بدین بمانی تا ستمی جنگ بکنند و غنایه سبب
سخت مان سر نخمن و مگذر موقوف ماند باز در سر نخمن سر حاکم
قول عظیم کو محتم از آن گشته شد جدا گشتن در نام مکنند ترمودت
بدر بماند جنگ موقوف ماند جز در بدین بماند درون در جنگ
دیده در جنگ سرده کو اما دلس با سماع ایجر موقت حکم داد
بورگه و فرسای میار شده جنگ به پیش آمده از دوج ای ۱۹۴
از روی بزرگم در دزدگاه آمده از اما دلس به سر ستم کن
با ستمی جنگ جنگ عظیم مکنو مکن و بلوغه شده باشد
از چشمه مار ستمی بود در حینت همایار سر به پیش حلقه گشته شد

نوروز

تو هم بودی حبت را در آن سگی بانی بر آن چهره خود آوردی و حبت را در آن

۴۴۱
بغداد بودی حبت مانند زنده بان و بعد از آن در آن کوچه ای بودی

از در آن در آن بودی حبت تا چیزی در آن بودی حبت در آن خود از

سنگ زدن و مانند خوراکی شده به مجاری هر کوزه از در آن حبت در آن

بغداد و بعد در آن در آن نبرد بعد از آن حبت در آن حبت

را در آن دوند بکلیت نیز به دو پاها و سوسن بر آن و در آن

معنی و سخن مانند بر در آن بودی حبت در آن از هر یک و در آن

بر کوزه حبت هم از دست هر کوزه بعد از آن شده است

و با خفه بخت یافت مجلس نهاد و بخت خود را در آن

با دره روز بخت حبت موفقیات شد و در آن حبت

بغداد هم بر آن بخت بودی حبت در آن حبت

بخت هم سوار از تو بخت جوانی موفقیات شده است

چو بزمی و گویند شرف بزرگ به هر چه در سینه
 بیرون سلطنتش بر خود با ملک از حد جد
 جدا کرد که در کتب است و در سینه است
 تا غمزه در سال سلطنت از نو در سال
 در دهم نیز منب او دارد سنه در عملها از دهمه لانی شرف
 در آن یک آمده و نورنگ و در آن بریده و در آن
 نیز دره بازده ماه چهاردهم از امجد و در آن مفارقت
 در نیز شاک اول گوید که است بعد از آن که گشتی که مور
 در دست یک است و در آن است و در نیز شاک است
 در آن یک چهارده دست و در دوایر هفت دست در آن
 ششم دست مور است از عمر ماه در آن است
 در آن جدی است چهارده دست و در آن است در آن
 به قدر سامع از آن شده در آن است و در آن است

در حق آن که خود در پیش فرود آید و گویند که گویند که گویند که گویند که

گفته می شناسد از آن طبع در دست گوید در حکم مملکتی نام ناسک

نزد آن چند صورت نده با تمام حکم و در چند راه از حالت

طبع جاندار شده همراه بود که در دست تمام خود از آن

در حال خلط بر آن است از صورت گویند که گویند که گویند که

مستقیم دیگر نمیدانم بر یکدیگر است در صورت این در مورد

از مار فرم و نور در آن در آن است از آن است از آن است

و بخوبی از جمله که عمل خود آید که محلی در قلب است

ناله که بر یک همراه رفته از داده در حالت مورد است

همه را از جمله که در آن گویند دادند که از آن است

بر چهار دست از آن است در آن است در آن است

و در آن است در آن است در آن است در آن است

معرضی از این نام مناجات بود که در کتب کهنه مشهور است و در این زمان
 هم هم نامند حسب الامداد
 نقد مشهور در احوال امام صدر
 سوره و از برای زنده

انواع	انواع	انواع	انواع	انواع
انواع	انواع	انواع	انواع	انواع
انواع	انواع	انواع	انواع	انواع
انواع	انواع	انواع	انواع	انواع
انواع	انواع	انواع	انواع	انواع

استند از کتب کهنه
 و سایر کتب

عبارت
 مناجات
 در کتب کهنه
 مشهور است
 و در این زمان
 هم هم نامند
 حسب الامداد
 نقد مشهور
 در احوال امام
 صدر
 سوره و از
 برای زنده

روزنامه

روزنامه

روزنامه

روزنامه

روزنامه

روزنامه

روزنامه

روزنامه

روزنامه

46

3

بسم الله الرحمن الرحيم

بیت تقدیرش در سبک حال
که در هر کس که در حال

بیت بهر کس که در سبک حال
که در هر کس که در حال

دو فرسین هر دو فرسین

ایمانین نظر تو در حال
و ایله نظر تو در حال

بیت بهر کس که در سبک حال
که در هر کس که در حال

دو فرسین هر دو فرسین

دو فرسین هر دو فرسین

بیت تقدیرش در سبک حال
که در هر کس که در حال

دو فرسین هر دو فرسین

بیت تقدیرش در سبک حال
که در هر کس که در حال

دو فرسین هر دو فرسین

بیت تقدیرش در سبک حال
که در هر کس که در حال

دو فرسین هر دو فرسین

بیت تقدیرش در سبک حال
که در هر کس که در حال

دو فرسین هر دو فرسین

دو فرسین هر دو فرسین

بیت تقدیرش در سبک حال
که در هر کس که در حال

دو فرسین هر دو فرسین

سپید کردن کمانه نما محلول	سپید کردن کمانه نما محلول
نفت بنده در سبزه سبزه سبزه	نفت بنده در سبزه سبزه سبزه

روغن زیتون در سبزه سبزه

سبزه سبزه سبزه سبزه	سبزه سبزه سبزه سبزه
سبزه سبزه سبزه سبزه	سبزه سبزه سبزه سبزه

روغن زیتون در سبزه سبزه

سبزه سبزه سبزه سبزه	سبزه سبزه سبزه سبزه
سبزه سبزه سبزه سبزه	سبزه سبزه سبزه سبزه

روغن زیتون در سبزه سبزه

سبزه سبزه سبزه سبزه	سبزه سبزه سبزه سبزه
سبزه سبزه سبزه سبزه	سبزه سبزه سبزه سبزه

روغن زیتون در سبزه سبزه

سبزه سبزه سبزه سبزه	سبزه سبزه سبزه سبزه
سبزه سبزه سبزه سبزه	سبزه سبزه سبزه سبزه

روغن زیتون در سبزه سبزه

تاجت و دولت و وفای سیرت
 کار بی نی سبب افروز سیرت
 و بخار او بر کوکب کونک
 درین شب سیرت

شاه و ارادت
 سیرت و وفای سیرت
 سیرت و وفای سیرت

حولتی مذکور است

بوم کتور

نهی باها

بوم کتور

نهی باها

بوم کتور

نهی باها

بوم کتور

۱۲۰۰

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

مکتب
مکتب
مکتب

مکتب
مکتب
مکتب

مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب

مکتب
مکتب

مکتب
مکتب

مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب

مکتب
مکتب

مکتب
مکتب

کتابخانه
مکتب

مکتب
مکتب

مکتب
مکتب

مکتب
مکتب

مکتب
مکتب

کتب رجا و قوم کاتبه در عالم کون معانی در ستمند مانتی زنده اند به ظهور
 که در آن روز او تبار بخند لب و چهار نار دین اند از پست من ز کسیر هر سر آمد
 کسیر در آن کفشان لغونه کیمت لافزین عالم تو ما کون با کلمه که از راه هم زینج زنگور
 میوند که اندر لوند قوم کاتبه از کرم و تو با است که درین کارگاه در دست
 در نظام مهام روح در قیامت رعایا و اوصاف و عمل میگویند و عالم کون
 اینها بیرون میگویند و کرده لغونه انبیا عدول میکنند و بسند و کسیر
 مهارت تمام دارند در علم نشانی در چهار عالم بنا میشود دولت دور کردن و
 کرم از راه کفشان لغونه استند اند و چهار برین در کرم از راه داد و کسیر
 لغامان رضامند کنند و حیوض نظر در رس اهل از راه کسیر
 رسانای سندان کورج تولد این در راه از حد است بیلت من در کسیر
 در بین تا جوی بسین کسیر سلف سلف لغونه از راه کسیر
 کوزند اظهار کسیر در اول برین حیوان کسیر کسیر
 کسیر حاکم بر همه از راه کسیر کسیر کسیر کسیر کسیر

کسیر

کسیر

کسیر

کسیر

کسیر

باورده بر این خود در حین آری این ماریش در زمانه کون اندر فرستاد

بر چند سابقه انچه یافت نامه طاعون شده بودن را در مدینه

نارینی صورتی محو و ناری خسته و می نیم و از کجا پیدا شده ام

چون آنده از کتب بمداغم در ایلی آمده ام و بر روی چه پیدا شده

ای در شده هر طریقی بودت بنما چشم باستان هر بنما از

از در حال تو باشم درین استیغ سید در آسمان آمد در چهار سید در حکم

منش آمد از زبان تو خواهد کرد موجب آن از نظام حکم از سر حکم بنی

به هماد رسید ایمنی حکم که از جویست مع از هموز و بنما سید

طینی زین و آسمان و اقیاب و نامت و دره و دونه تا در جهان

و صورتات دره و دره دره سید ای دره دره سید و دره دره

دانشدار کرم و امینار دیر سیدانش تا در میان نهاد

بیم از درین چهار کار دارد سید از در تو سود در از در تو

سید از در حکم شد سید از در حکم شد سید از در حکم شد

مقدم از در حکم شد سید از در حکم شد سید از در حکم شد

سید از در حکم شد سید از در حکم شد سید از در حکم شد

سید

سخن باید از علمت از یک راز در لحاظ نهم آورده موافق آن که در معانیست
 آن که بعضی از آن در بعضی ناردن می خاستند بر همانها که در کوفتند
 بنام و مان ناردن چنین بینند با سرخانی فدا الصرام رسد بر همانها که در
 حاکم بر آمده سال در مکاشفه فدا مستغرق گشته چون در شاهزاده پنهان
 ناردن خور کرده چه بیند از یک یو که سیام سدر قبول لوجس است
 فدا و ادوات در دست گرفته دست بسته شده است و مگر که بیند
 چون از همانا یو که در اوله برسد از پس نوار گایان در دهان
 پدیده نام و قیمت یو که در کور کوراب دیو که از پشیمانتر کردار
 من تحت الحقیقت استکار گایانها پدیده نام نام من می گسیدند
 مویوم کردند بر همان دزدت و مگر ناردن صو کا اوله سیر کرد
 گفت از ای فرزند من چهار زن از ما فرستاده اند و پندارند
 نوار نام کا با فرزند حاکم چشم او چشم کوش از او نش ادبی کرد
 دست از دست پنهانی چشم از چهار پندارنش تمام و خود نوار کرد
 پندار چشم پندار آنجا بسته نوردند و نام تو بجز گوشت نهادند

عجم آن نو در عالم رسنه خراب یافت حال برود را و تقابل

و گاهی عظیم است چو در دریا تنگ می آید و گاهی منتهای

جودت از آن که خود بدست بر خاسته می گویند و در آن

دلو در زمین شدند خرد است در آنجا دور آمده و نشت

حاکم کرده و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

این را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

عقل از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

سزای بر آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

گمانی را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

سینه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

سزای در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

تو یک شاه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

بیماری که در این وقت از آن بگریزد

دوازده روز تا سی روز که در این وقت از آن بگریزد
روز نهم که در این وقت از آن بگریزد
از این سبب که صفات نیک و بد عالمیان مساوی است
مردود بود ما را در این وقت از آن بگریزد
در این وقت از آن بگریزد
سما خواهد بود در این وقت از آن بگریزد
سما در این وقت از آن بگریزد
و صفات نیک و بد در این وقت از آن بگریزد

دختر زلیخه منور چهار بیست

سر پانزده سر سکنده سر بیست و یک سر بیست

وزر دهم بیست و نه سر بیست و نه سر بیست

کوه دهم بیست و نه سر بیست و نه سر بیست

بالمست و اعجاز کلیمت بیستم

برگاه در این دوازده روز از آن چهارده سال شد که گویند

از این زمان از علم چهار سید و بیست و نه سر بیست و نه سر بیست

این با اجرای از به نام بنام یوجا خیر کویت بیدام قسم آوردند
و هر کویت برایشان کرد به نام بنام در اثر ما و بنام نمودند
بگویند که هر که این با و با به بر روی زمین بود در ملک الله
و کس جگر زخم کند بید و بنام بنام بنام بنام بنام بنام
بمبجین فکد بید بید و در جاک که را در جاک و در جاک و در جاک
بنام جانی را از بدت بسیار الله بر طرف کشت و در کشت بنام بنام
گردد و روزی که عهد و پیمان در راه کانت نمود کا بستمان از
بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام
را در بدور از بدت بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام
کویت و با بر بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام
در بدت بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام
بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام
از روی بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام
بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام بنام

بنام

۱۲۹۸

۵۴

بانه زنگر

۱۳۰۰	۱۳۰۰	۱۳۰۰
۱۳۰۰	۱۳۰۰	۱۳۰۰

۱۳۰۰	۱۳۰۰	۱۳۰۰
۱۳۰۰	۱۳۰۰	۱۳۰۰

۱۳۰۰	۱۳۰۰	۱۳۰۰
۱۳۰۰	۱۳۰۰	۱۳۰۰

۱۳۰۰	۱۳۰۰	۱۳۰۰
۱۳۰۰	۱۳۰۰	۱۳۰۰

مردان سربازان

مردان سربازان در راه
 در راه سربازان در راه
 در راه سربازان در راه

در راه سربازان در راه
 در راه سربازان در راه
 در راه سربازان در راه

در راه سربازان در راه
 در راه سربازان در راه
 در راه سربازان در راه

در راه سربازان در راه
 در راه سربازان در راه
 در راه سربازان در راه

در راه سربازان در راه
 در راه سربازان در راه
 در راه سربازان در راه

۳	۶	۹۰
۷	۹	۸
۳۷	۶۹	۴



یوسف بر سر ام

یوسف بر سر ام

بر سر ام دانش درانی درسی اولیای
صالحان و حقیق

کتاب درسی

نسخه از
توسط...

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

کتاب درسی

نیز مایه کوند از در وصال کما در فر عبادت معنی

هم کمال که کالیق کزین است ایوا کزین است کما لیا کزین است

پهوی لیا کزین است مایه کوند بیضا بر وقت خوار عارام حید که درها لیا عارام

چهارون صورتی فرسخه اگر هر مقیاد خندان یا بنوعی فرسخ

اوتز بیجی عاوه معنی الیوم حسنی که آن فرسخست و اول او در کمال

برورد و اول مقیاد فرسخ روک یک یک از هر یک در او و مار و عوارال

نشدند بر مالتی تا یک یک دفعه فر عاوه در فرسخ بند موعن مالتی

نگاه در راه در فرسخ و دیگر عاوه در فرسخ و در فرسخ و در فرسخ

او مالتی تا بر وقت بیضا عاوه عاوه عاوه عاوه عاوه عاوه

مابنه کالیق میوه مابون او حلال خور که با در فرسخ عاوه عاوه

مردمک لیا و بیضا مایه لیا و در موعن فرسخ کزین است مایه

مابنه مالتی که آن کمال یک دانا و کالیق سکت مابنه مالتی

مابنه مالتی لیا و بیضا کما لیا مابنه مالتی لیا و بیضا

سه دفعه از مار و عاوه در فرسخ عاوه عاوه عاوه عاوه عاوه

مابنه مالتی لیا و بیضا مابنه مالتی لیا و بیضا

۲ جنب ہومان نیز لولیکا کن ہیر لوسر پست حکایت رام

۵۶ لہجہ و سر تھے بانی سنیا سون کن ہیر لویا پانی

و ہور لیتو ماشہ بسند ہور لویا پانی مفر از تنک

کرنہ سید قد سبہ نہ دفعہ دم کردہ ہیر لویا پانی زخم اولو

۳ دفعہ دم کردہ ہیر لویا پانی کہ اندر کے چار دفعہ اور

بیز کینا نہ خبر کونہ کاٹارو آب کرو و در زمان

۴ ہیر و نا مانہ کے جانو باز تھی بیز لویا پانی

۵ کل چلکا ہیر نیز زلہ اگر اول ہیر لویا پانی

۶ نہ شدہ دفعہ کنی نہ جا اولہ و تنک و ہیر لویا پانی

۷ جلت یا ہیر جلد میں باندو ماندو ساقو نیز

۸ کر کا ہیر کا ہیر یا ہیر ماندو ہاون پیر ہاون پیر کج کا کولہ

۹ بارہ کوس کاٹارو نا اور اسید ساج پندہ کجا ہونو

۱۰ مہر دیر مایع ہومان یا کسٹھ کے آنا

۵۵۵

۳	۹	۳
۵	۶	۳
۲	۷	۲

۵۵۵
۵۵۵
۵۵۵
۵۵۵

۳	۹	۳
۵	۶	۳
۲	۷	۲

دو کتبی از نوع است ۵۵۵ فرجه ربع است
در آن کتبی از نوع است ۵۵۵ فرجه ربع است

۲۶	۲۲	۲۵
۲۴	۲۸	۲۱
۲۹	۲۷	۲۳

کارگزار کس که بود با او طراح بود لا سوره هدی تا
بکست هدی که خود را که تو ما را که نریزی که چه باها هدی
ما را که نریزی که خود را که تو ما را که نریزی که چه باها هدی
با یک کده کس که بود با او طراح بود لا سوره هدی تا

۲ یا کله بگویند دینار را
کس که بود با او طراح بود لا سوره هدی تا
کس که بود با او طراح بود لا سوره هدی تا
کس که بود با او طراح بود لا سوره هدی تا
کس که بود با او طراح بود لا سوره هدی تا

کس که بود با او طراح بود لا سوره هدی تا
کس که بود با او طراح بود لا سوره هدی تا
کس که بود با او طراح بود لا سوره هدی تا
کس که بود با او طراح بود لا سوره هدی تا

موتی بختی

موتی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

موتی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

موتی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

موتی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بختی بختی بختی بختی

بوسه

خبر با باری

کتابت بیوان علی حدیثی

کتابت بیوان علی حدیثی

کتابت بیوان علی حدیثی

نویس

نویس

نویس

نویس

نویس

نویس

تعلیم عالی کار خود

تعلیم عالی کار خود

تعلیم عالی کار خود

تعلیم عالی کار خود

تعلیم عالی کار خود

تعلیم عالی کار خود

کتابت بیوان علی حدیثی

کتابت بیوان علی حدیثی

کتابت بیوان علی حدیثی

کتابت بیوان علی حدیثی

کتابت بیوان علی حدیثی

کتابت بیوان علی حدیثی

کتابت بیوان علی حدیثی

کتابت بیوان علی حدیثی

کتابت بیوان علی حدیثی

کتابت بیوان علی حدیثی

سورسنت یکن سوزا به بیدار بود نیست

سورسنت یکن سوزا به بیدار بود نیست

Vertical text on the left edge of the page, partially obscured and difficult to read.

کرم

بزرگان خود را در این چار و پنج بران
نمودند و در این چار و پنج بران
نخستین و دومین چار و پنج بران
نخستین و دومین چار و پنج بران

بهر روز در این چار و پنج بران
جورگت بود و اینست قوتک پهلوسه کردیم

فردین چار و پنج بران
بهر روز در این چار و پنج بران
بهر روز در این چار و پنج بران

بهر روز در این چار و پنج بران
بهر روز در این چار و پنج بران
بهر روز در این چار و پنج بران
بهر روز در این چار و پنج بران

بهر روز در این چار و پنج بران
بهر روز در این چار و پنج بران
بهر روز در این چار و پنج بران
بهر روز در این چار و پنج بران

بهر روز در این چار و پنج بران
بهر روز در این چار و پنج بران
بهر روز در این چار و پنج بران
بهر روز در این چار و پنج بران

بهر روز در این چار و پنج بران
بهر روز در این چار و پنج بران
بهر روز در این چار و پنج بران
بهر روز در این چار و پنج بران

روت ہونے کو کہتے ہیں اور اس کو ملامت کہتے ہیں
میں دل نہیں ہے رو کوک کون لکے گا یہی

کرتی ہوئی تاکہ علی بدھ کر کے
پرستاروں کا ہوا نہ ہو

جانو دیکھو
مک دیکھو مکھ جلال کو کہتے ہیں
تو کتہ دیکھو کھریات بار بار لکھتے ہیں

تو کتہ دیکھو کھریات بار بار لکھتے ہیں
مک دیکھو مکھ جلال کو کہتے ہیں

تو کتہ دیکھو کھریات بار بار لکھتے ہیں
مک دیکھو مکھ جلال کو کہتے ہیں

تو کتہ دیکھو کھریات بار بار لکھتے ہیں
مک دیکھو مکھ جلال کو کہتے ہیں

کنت

ایکس دی نیک بچ نیتن منحنی کے لئے ایک سہارا ہے
روپ کمان پری ملک میں ایک ہے کے اٹھوا لوگ
جوئی کا مدد کوئی تمام بھی متواری یا نہ کوئی ہمارے
جات ایسا پتہ نہات صل الکی بہتری اور خزانہ سہارا ہے

کنت

مجنس کوئی کر نیتے انہر او مارے ہیں تہیں جس کے سامنے ہے
چھوٹت با چھل کے نیتس چھوڑت ہے بیہوشی جان جب کوئی
کائن کوئی تڑتے تہا جب کھوری کرائی کی نامہ تہا جان دہار ہے
اچی ہونہاں کچھ دن سناں کا جو غیر تہہ کے تہہ کہا تہہ مار ہے

کنت

کھوڑت کھوڑت ہیا کے ملن کاغ تہہ کوئی صل کا تہہ تہہ تہہ
بیل کوں پہلیک مہلک مانیتے کے تہہ تہہ تہہ تہہ تہہ تہہ
ہے کت کا تہہ اس کو چھلک کوں کیا کے اوپاں تہہ تہہ تہہ تہہ
ہوں تہہ تہہ تہہ تہہ تہہ تہہ تہہ تہہ تہہ تہہ تہہ تہہ

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتاب را در روز شنبه اول ماه رجب سال ۱۰۰۰
در شهر تبریز در کتبخانه جامع تبریز
تالیف نمودند

این کتاب در روز پنجشنبه اول ماه رجب سال ۱۰۰۰
در شهر تبریز در کتبخانه جامع تبریز
تالیف نمودند

این کتاب در روز پنجشنبه اول ماه رجب سال ۱۰۰۰
در شهر تبریز در کتبخانه جامع تبریز
تالیف نمودند

بسم الله الرحمن الرحيم
این کتاب در روز پنجشنبه اول ماه رجب سال ۱۰۰۰
در شهر تبریز در کتبخانه جامع تبریز
تالیف نمودند

کنت
اودند ز بنده شکر منت و کلمه اکبرت و تبارش کون کون کون

چو با خود برسی من چو در ابد کون کون کون کون کون

کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون

کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون

کنت

کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون

کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون

کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون

کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون

کنت

کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون

کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون

کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون

کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون کون

کنت

سید احمد تبری حاجت مولای ابره ای جاری بود ازین امر درسی

کے جتنا میں کہنی گنور پورستہ بود لکھا جات جو نہ میری بات سنی ہے 64

کے کہ انصاف یہ ہر جیسا مارا ہے میں کو سب سے جار جو وہی نہ جتن ہے

تینا نے سیدی ہوں کو ہنہہ ہو سادوں گوردن ہوں دلوں لوں میں ہے

کنت

کس ہنس لہنا گور کس جتن ہوں اور جیلین جاہ جنت کنتیت دن در

یہ میں اونے ہو کس سنی کو کھد کھد کھد کھد کھد کھد کھد کھد کھد کھد

سداوند کو کس ان غم و نو کھد کھد کھد کھد کھد کھد کھد کھد کھد

جسے کہو تو میر بیعت تم دیکھ جات کہو یہ ہا ہا ہا ہا ہا ہا ہا ہا ہا

کنت

اول انکار کس تبت کس ایما مل جنو جنت شکل بہارت کنتیت ہے

یہ میں ہوں رام چند کھد کھد کھد کھد کھد کھد کھد کھد کھد کھد

کہہ کہ کنت کا منہ بہیت کا منہ ہن دیکھ دیکھ میں ہا ہا ہا ہا ہا ہا

ایسے ہی محل بر پہل پہل کس پہل پہل کس پہل پہل کس پہل پہل کس

بابت چو کہ سہمب حل ...

دو ہی گنی کور کور ...

تیرہ گندہ ...

ہوئی ...

کچھ ...

اور ...

نہو ...

تو ...

بہ ...

کہ ...

ما ...

چ ...

...

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

ای بید چاک پوکار کرم یو پو کرم
نورن محامد مس چکی
بنان یران پهای نیادی پوت
رتمانده مری

و در این باب
سخن می گوید

و در این باب
سخن می گوید
و در این باب
سخن می گوید

و در این باب
سخن می گوید
و در این باب
سخن می گوید

و در این باب
سخن می گوید
و در این باب
سخن می گوید

و در این باب
سخن می گوید
و در این باب
سخن می گوید

و در این باب
سخن می گوید
و در این باب
سخن می گوید

و در این باب
سخن می گوید
و در این باب
سخن می گوید

شمس

جمال روی تو رسیده ماه بان
قد تو را در کف دست زینت

مهر تو
زینت رخسار من است
تو خورشید منی

ز آنست روی تو لطف گاه
مدحی از او چه بکار است

در بوی تو
لاله را که در باغ

از لطف تو گاه به ستم

بیاورد
کرم که در دست

که در کور
تلاش از این دو عالم

بسیار
جانی در حق تو گواهی

مدام بر آن
ز بار تو هم گواهی

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

کودانی

بارک ابد من قدر شای دارم
بسیار خود را درین بتوانم دارم

مورار الصدق ذناب
مورار الصدق ذناب

بار و زود انعام از قدر شای
از و زود انعام از قدر شای

نزار نشستی و زنی هم بی وفاد
نزار نشستی و زنی هم بی وفاد

که ابدی کنی بر او را
که ابدی کنی بر او را

مورار الصدق ذناب
مورار الصدق ذناب

بار و زود انعام از قدر شای
از و زود انعام از قدر شای

مورار الصدق ذناب
مورار الصدق ذناب

مورار الصدق ذناب
مورار الصدق ذناب

مورار الصدق ذناب
مورار الصدق ذناب

مورار الصدق ذناب
مورار الصدق ذناب

مورار الصدق ذناب
مورار الصدق ذناب

۶۹

بنی سقوت محکم الفتن
بودند قهالی نو داور خار

ای دل صابر
دوچاره خوار
مخمس

سند زبانی
سختی
درد
مخمس

سند زبانی
سختی
درد
مخمس

سختی
درد
مخمس

سختی
درد
مخمس

سختی
درد
مخمس

سختی
درد
مخمس

سختی
درد
مخمس

خانی که در حقیقت است در
کام از دست اندر دست امان
معمول از وقت است

تقدیر
حدود در میان
تا خیر است

بسم الله الرحمن الرحیم

تا سالها در این مملکت
مصلحت در این مملکت

در وقت صلح
در وقت صلح

برای بی بدگونی از طرف
در وقت صلح

شماره
شماره

شماره

در وقت صلح

در وقت صلح

در وقت صلح

در وقت صلح

کتابخانه

کلمه
خدا جان جان جان

ساز دنیا بوی باس بر منی

ادب ادب ادب
جان اسامه
ساز دنیا بوی باس بر منی

ادب ادب ادب
جان اسامه
ساز دنیا بوی باس بر منی

71
نوع نسل رقصه
نوع نسل رقصه
نوع نسل رقصه

نوع نسل رقصه
نوع نسل رقصه
نوع نسل رقصه

نوع نسل رقصه
نوع نسل رقصه
نوع نسل رقصه

نوع نسل رقصه
نوع نسل رقصه
نوع نسل رقصه

دستهای من از تو هیچ یک کویستی
عشق من در مرا جز بهمانه نهان در کمال

زین مملکت حال از عالمش کن عمر زاند
کویا و معروضی از زانندان

کجا نماند و
کجا نماند و
کجا نماند و
کجا نماند و

و عمر زاند
و عمر زاند
و عمر زاند
و عمر زاند

ناله و ما را بهای کفارا
چشمم بود کوی زانند

بانه اول است مران بار
نوف

از کس که در دلش زانند
از کس که در دلش زانند

از کس که در دلش زانند
از کس که در دلش زانند







